

# دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۲۱، بنیادگرایی قرن

بیستم © ۲۰۲۴ راجر گرین و تد هیلدبرانت

من دکتر راجر گرین هستم در دوره تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۲۱، بنیادگرایی قرن بیستم است بسیار

خب، در اینجا فقط چند نکته در مورد جایگاه ما در این دوره بیان می‌کنم.

و بعد، دانشجویان این دوره، یک برنامه درسی دارند که ما با یک طرح کلی داریم. اما این یک دوره است، مسیحیت از اصلاحات تا زمان حال. ما اکنون به قرن بیستم رسیده‌ایم.

داریم درباره بنیادگرایی آمریکایی صحبت می‌کنیم. سعی می‌کنیم ببینیم بنیادگرایی آمریکایی در قرن بیستم چه، شکلی داشته است.

و این یک داستان جالب است. ما امروز سخنرانی را شروع می‌کنیم و این کار چند روزی طول می‌کشد. سپس به انجیل‌گرایی آمریکایی می‌پردازیم، اینکه چگونه انجیل‌گرایی جدایی از بنیادگرایی آمریکایی بود.

سپس، به سراغ جنبش‌های دیگر در قرن بیستم و بیست و یکم خواهیم رفت. در واقع چند روز بیشتر تا پایان این ترم نداریم. ترم خیلی سریعی است.

الان یک هفته کامل هست، هفته‌ی بعد هم یک هفته‌ی کامل، و بعد از روز شکرگزاری هم یک هفته‌ی کامل. و این تقریباً تمام می‌شود، با کمی روز و شب. پس این جایی است که باید در سخنرانی باشیم.

و حالا ما داریم کاری را انجام می‌دهیم که به آن سخنرانی یازدهم می‌گوییم، ظهور بنیادگرایی. اولین کاری که انجام می‌دهیم ارائه یک پیشینه است، و این پیشینه نسبتاً طولانی است، تا ببینیم این چیزی که بنیادگرایی نامیده می‌شود از کجا آمده و چگونه شکل گرفته و قوام یافته است. این جنبش، بنیادگرایی نامیده می‌شود. بنابراین، اینجا همان جایی است که ما هستیم.

اگر سوالی دارید، لطفاً راحت بپرسید. اگر ما سوالی را در ذهن یا فکر شما ایجاد کرده‌ایم، لطفاً دست خود را بالا ببرید و بپرسید. این بسیار غیررسمی است و ما اینجا هستیم تا از یکدیگر یاد بگیریم، پس راحت باشید.

خب، پیشینه. خب، یک فرد در حال گذار هست که می‌خواهم از نظر پیشینه بنیادگرایی از او نام ببرم، و نامش دوایت ال. مودی بود. دوایت ال. مودی یک مبلغ بزرگ در پایان قرن نوزدهم بود.

شما تاریخ‌های مودی را آنجا دارید، از ۱۸۳۷ تا ۱۸۹۹. بنابراین، می‌توانید ببینید که او تقریباً کاملاً به قرن بیستم نمی‌آید. اما دوایت ال. مودی یک احیاگر بسیار مهم در پایان قرن نوزدهم بود که به یک معنا، یکی از شکل‌دهندگان چیزی بود که ما آن را بنیادگرایی می‌نامیم.

حالا، هر وقت درباره دوایت ال. مودی صحبت می‌کنم، سه نکته را که باید در مورد او و نوع مشارکت‌هایی که در کلیسا و الهیات داشت به خاطر داشته باشیم، ذکر می‌کنم. اما اول از همه، اولین نکته در مورد دوایت ال.

مودی این است که او واقعاً یک سازمان‌دهنده خستگی‌ناپذیر بود. او در توانایی‌اش در سازماندهی درخشان بود.

یکی از دلایلی که او اینقدر محبوب شد این بود که او جنگ‌های تبشیری خود را به شیوه‌ای فوق‌العاده سازماندهی کرد. از دل آن یک کلیسا، یک مؤسسه آموزشی و غیره بیرون آمد. بنابراین این اولین نکته در مورد مودی است که ما توانایی او در سازماندهی را به خاطر داریم.

دومین چیزی که در مورد مودی به یاد داریم این است که او اهل منبر بود. او واعظ بزرگی بود و سبک موعظه‌اش با دیگر واعظانی که در این دوره نام بردیم متفاوت بود. اما مودی واعظ بزرگی بود، شخصیت بزرگی روی سکو، و سبک بیان بسیار خودمانی‌ای داشت که برای مردم عادی جذاب بود.

و بنابراین، او، مودی، جذابیت بسیار گسترده‌ای داشت، و آن جذابیت گسترده بسیار، بسیار مهم بود بسیاری از مردم در نتیجه موعظه او، بسیاری از مردم به سوی خداوند آمدند، ایمان آوردند، به کلیسا پیوستند و غیره. اما این دومین نکته مهم در مورد مودی است.

این ویژگی‌ها زمینه را برای چیزی که ما آن را بنیادگرایی آمریکایی می‌نامیم، فراهم می‌کند. سومین نکته مهم در مورد مودی این بود که او واقعاً حامی بزرگی برای مأموریت‌های خارجی بود، که در آن روزها، مأموریت‌های خارجی نامیده می‌شدند. اما او حامی بزرگی برای جنبش تبلیغی کلیسا بود و این واقعاً مهم بود.

و چون قرن نوزدهم، قرن‌ها که او هنوز در آن است، بزرگترین قرن تبلیغی کلیسای مسیحی بود. و بنابراین مودی واقعاً به نوعی بخشی از آن می‌شود. بنابراین، دوایت ال. مودی، همانطور که می‌خواهیم اشاره کنیم، یکی از شکل‌دهندگان بنیادگرایی، بنیادگرایی آمریکایی است.

و این سه ویژگی واقعاً مهم هستند. خوب، این یک روز تجربه گوردون است، اما من این کار را برای روز تجربه گوردون انجام ندادم چون همانطور که معلوم شد، اتفاقاً در این سخنرانی در همین مورد صحبت می‌کنیم. اما من خیلی سریع در مورد آدونیرام جادسون گوردون سخنرانی می‌کنم.

بنابراین شاید برای افراد گوردون اکسپرینس، شنیدن این موضوع در مورد آدونیرام جادسون گوردون، که بنیانگذار این موسسه است، کمی اضافی باشد. اما واقعاً نمی‌توان در مورد بنیادگرایی آمریکایی و تثبیت آن صحبت کرد بدون اینکه در مورد آدونیرام جادسون گوردون صحبت کنیم. خوب، او اینجاست، و اینها تاریخ‌های اوست، از ۱۸۳۶ تا ۱۸۹۵.

می‌بینید که او تقریباً همزمان با دوایت ال. مودی است. و او دوایت ال. مودی را می‌شناخت و آنها دوست بودند. اما آدونیرام جادسون گوردون.

حالا، همانطور که امروز در محوطه دانشگاه قدم می‌زنید، بازدیدکنندگان ما، آن تصویر را در چند جای دانشگاه خواهید دید. بنابراین، وقتی آن تصویر را می‌بینید، می‌دانید که این شخص کیست: بنیانگذار کالج گوردون. حالا، وقتی به دوایت ال. مودی فکر می‌کنم، به شش چیز فکر می‌کنم که برای او مهم بودند و به نوعی نشان دهنده خدمت او بودند.

و این شش ویژگی به ویژگی‌های بنیادگرایی آمریکایی نیز تبدیل می‌شوند. اما اول از همه، پیشاهزاره‌گرایی تاریخی. حال، این جنبشی است که می‌خواهیم جداگانه در مورد آن صحبت کنیم.

خب، ما بحث جداگانه‌ای در مورد پیشاهزاره‌گرایی تاریخی داریم. بنابراین، الان در مورد آن بحث نمی‌کنیم، اما به یاد خواهیم داشت که مودی به نوعی به آن شکل به آن وابسته بود. ثانیاً، بله

گوردون. ببخشید، گفتم مودی؟ گوردون. آدونیرام جادسون گوردون به نوعی به پیشاهزاره‌گرایی تاریخی گره خورده بود.

دوم، تقدس. حالا، در این دوره، ما در مورد دکترین تقدس صحبت کردیم، وقتی که در مورد جان وسلی در قرن هجدهم صحبت کردیم. اساساً، دکترین تقدس، دکترینی است که پس از اینکه یک مسیحی ایماندار می‌شود، آن مسیحی فقط در یک سطح از زندگی مسیحی باقی نمی‌ماند.

در زندگی مسیحی رشد و توسعه وجود دارد. و به زبان گوردون، نوعی انطباق با تصویر مسیح در زندگی مسیحی وجود دارد. بنابراین، نوعی خدا شما را برکت دهد، و خدا شما را برکت دهد، وجود دارد.

بنابراین، نوعی زیارت در زندگی مسیحی وجود دارد. و بنابراین، گوردون کسی بود که اغلب در مورد تقدس صحبت می‌کرد. سوم اینکه، او درک بسیار دقیقی از چیستی عبادت و آنچه عبادت را تشکیل می‌دهد، داشت

و او زیاد درباره عبادت عمومی صحبت می‌کرد. عبادت عمومی در کلیسای او برای گوردون بسیار مهم بود. و ما به این موضوع نمی‌پردازیم، اما با این وجود، عبادت

شماره چهار شفا است. او به شفا و خدمت شفا اعتقاد داشت. او باور نداشت که قرار است همه شفا یابند.

همه اینها به مشیت الهی است، چه کسی شفا خواهد یافت. اما او به خدمت شفا اعتقاد داشت. پنجم، او به اخلاق اعتقاد داشت.

یکی از اساتید من می‌گفت که تمام الهیات خوب به اخلاق ختم می‌شود. او نمی‌گفت تمام الهیات به اخلاق ختم می‌شود. او می‌گفت تمام الهیات خوب به اخلاق ختم می‌شود.

و بنابراین این برای گوردون نیز مهم بود که نوعی زندگی اخلاقی وجود دارد که یک مسیحی باید داشته باشد تا زندگی ما را در مسیح نشان دهد و غیره. بنابراین، او کاملاً به این موضوع می‌پردازد. و البته، مانند دوایت ال مودی، او به مأموریت‌های مذهبی بسیار علاقه داشت.

بنابراین، وقتی صحبت از مأموریت‌ها می‌شود، کالج گوردون به عنوان مدرسه آموزش مبلغان بوستون تأسیس شد. این اولین عنوان این مؤسسه بود. و من فکر می‌کنم همیشه مهم است که به یاد داشته باشیم که این مؤسسه به عنوان یک مدرسه آموزش مبلغان تأسیس شد.

این مدرسه در درجه اول برای آموزش مبلغان مذهبی برای رفتن به کنگو، آفریقا و کنگوی بلژیک تأسیس شد. احتمالاً حوزه‌های مورد علاقه دیگری هم داشته است، اما تمرکز اصلی مدرسه آموزش مبلغان مذهبی بر این حوزه‌ها بوده است. بنابراین، من به طور واضح به مأموریت‌های مذهبی در قرن نوزدهم علاقه زیادی دارم.

بنابراین، این مؤسسه‌ای که امروز از آن لذت خواهید برد، در زیرزمین کلیسای آدونیرام جادسون گوردون، کلیسای خیابان کلارندون، آغاز به کار کرد. و ما اینجا هستیم، تقریباً ۱۲۵ سال بعد از تأسیس این مؤسسه. بنابراین، حتی اگر همه بازدیدکنندگان ما اینجا نبودند، من در مورد آدونیرام جادسون گوردون صحبت می‌کردم، زیرا از نظر سخنرانی کاملاً با موقعیت فعلی ما مطابقت دارد.

خب، برای شروع، چند نفر از مودی و گوردون، که معاصر هم هستند، در رویکردشان به مسیحیت و در کمک به تأسیس چیزی که بنیادگرایی آمریکایی نامیده می‌شود، بسیار شبیه به هم هستند. خب، بسیار خب نکته‌ی دیگر از نظر پیشینه این است که همه‌ی این‌ها تلاش می‌کنند تا ما را به درک این موضوع برسانند که این جنبش از کجا آمده و چرا به این شکل توسعه یافته است.

اما نکته‌ی دیگری که در مورد پیشینه وجود دارد، چیزی است که در این دوره در مورد آن صحبت کردیم، ما در مورد انواع اتفاقات اجتماعی و فرهنگی که در اطراف کلیسا رخ می‌داد و بر کلیسا تأثیر می‌گذاشت، صحبت کردیم. بنابراین، می‌خواهم به چهار مورد اشاره کنم که در فرهنگ گسترده‌تر اتفاق می‌افتاد و بر کلیسا تأثیر می‌گذاشت و باعث می‌شد کلیسا چیزی را که به عنوان بنیادگرایی شناخته می‌شود، شکل دهد. ما در مورد برخی از این موارد به طور مفصل صحبت کرده‌ایم، بنابراین به آنها نمی‌پردازیم.

اما مورد اول مربوط به زمانی است که شما در قرن نوزدهم آمدید و حالا وارد قرن بیستم می‌شوید، انواع تحقیقات علمی. داروین کتاب خود را در سال ۱۸۵۹ با عنوان «خاستگاه گونه‌ها» منتشر کرد و به کتاب بسیار مهمی تبدیل شد. بنابراین، بسیاری از تحقیقات علمی به نوعی در حال شکل‌گیری هستند.

و بخشی از آن تحقیقات علمی، برخی از باورهای کلیسا را به چالش می‌کشد. بنابراین، این از دنیای بیرون است، به نوعی وارد می‌شود و کلیسا را به چالش می‌کشد. و ما در این دوره در مورد آن صحبت کردیم، اما فقط می‌خواهیم این را به خودمان یادآوری کنیم.

دوم، تفکرات تاریخی زیادی در جریان است و چالش‌های زیادی در برابر آنچه که به عنوان حقایق تاریخی در نظر گرفته می‌شد، وجود دارد. بنابراین، چالش‌هایی، به عنوان مثال، در برابر تاریخی بودن عیسی و تاریخی بودن مسیحیت وجود داشت. و این نوع چالش‌های تاریخی قرن نوزدهم، بدیهی است که بر کلیسا تأثیر خواهد گذاشت.

بنابراین این دومین نکته است، چالش‌های تاریخی زیادی برای کلیسا، به خصوص اگر افرادی را در قرن ۱۸ و پیدا کنید که در واقع اصالت تاریخی عیسی را زیر سوال می‌برند و ادعا می‌کنند که او وجود نداشته است یا ۱۹ اصالت تاریخی کلیسا را زیر سوال می‌برند و غیره. بنابراین، برای بسیاری از مسیحیان یک چالش واقعی وجود خواهد داشت. بنابراین این مهم خواهد بود.

سوم، این زمان شکل‌گیری چیزی است که ما آن را نقد کتاب مقدس می‌نامیم، جایی که کتاب مقدس تحت بررسی دقیق کتاب مقدس، نقد کتاب مقدس قرار می‌گیرد. سوالاتی در مورد تاریخ نگارش کتاب‌های کتاب مقدس وجود دارد. سوالاتی در مورد نویسنده کتاب‌های کتاب مقدس و غیره وجود دارد.

بنابراین، نقد کتاب مقدس در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ می‌تواند بسیار افراطی شود، اما با این وجود، نقد کتاب مقدس جایگاه خود را پیدا می‌کند و به نحوی بر کلیسا تأثیر می‌گذارد. خب، این نکته‌ی سوم است. بسیار خب.

مورد چهارم خیلی جالب بود. ما هنوز واقعاً این را به عنوان نوعی چالش برای پروتستان‌تیسیم ندیده‌ایم. اما در آخرین سخنرانی‌مان در این دوره، در مورد کلیسای کاتولیک رومی در قرن نوزدهم یا سخنرانی ماقبل آخر در این دوره صحبت کردیم.

خب، اتفاقی که می‌افتد این است که در آمریکا، به خصوص آمریکا یکی از جاهایی است که بنیادگرایی از آنجا آغاز شد، اما در آمریکا، به طور خاص، اکنون چالشی بین کاتولیک رومی و پروتستان‌تیسیم وجود دارد. کاتولیک

رومی کلیسای پروتستان در آمریکا را به چالش می‌کشد. و این چالش از دو طریق کلیسای پروتستان را به چالش می‌کشد.

اولین راهی که پروتستانتیسیم را به چالش می‌کشد این است که این کشور اساساً تا اواسط قرن نوزدهم یک ملت پروتستان بوده است. بنابراین اساساً چیزی که ما آن را هژمونی یا کنترل پروتستانتیسیم از نظر زندگی ملی می‌نامیم، وجود داشت. با این حال، در اواسط قرن نوزدهم، به ویژه در این کشور، بلکه تا حدی در اروپای غربی، اما به ویژه در اینجا در اواسط قرن نوزدهم، مهاجرت عظیمی از کاتولیک‌های رومی به شهرهای بزرگ آمریکا در امتداد ساحل، از جمله بوستون، رخ داد.

و بنابراین، شهرهایی که زمانی پروتستان بودند، اکنون تعداد کاتولیک‌های رومی بیشتری نسبت به پروتستان‌ها در آن شهرها زندگی می‌کنند و به یک معنا، آن شهرها را کنترل می‌کنند. این یک چالش واقعی برای پروتستانتیسیم خواهد بود. چالش دوم کلیسای کاتولیک رومی چیزی بیش از تعداد بود؛ چالش دوم از نظر دکترین بود.

به دلیل کلیسای کاتولیک رومی، و در آن سخنرانی، ما در مورد آموزه‌های کاتولیک رومی مانند عصمت پاپ یا لقاح معصومانه مریم صحبت کردیم. بنابراین، آموزه‌های کاتولیک رومی که در مورد آنها صحبت کردیم چالشی برای پروتستانتیسیم خواهند بود، زیرا پروتستانتیسیم به نوعی عقب‌نشینی خواهد کرد و می‌گوید، من این آموزه‌ها را در کتاب مقدس نمی‌بینم. و اگر در کتاب مقدس نباشد، نمی‌توانید آن را به عنوان یک آموزه ادعا کنید.

در حالی که کاتولیک‌های رومی مقاومت می‌کنند و می‌گویند، نه، آموزه‌ها می‌توانند هم از کتاب مقدس و هم از سنت شکل بگیرند. اما شکی نیست که چالش کاتولیک رومی، چالش چهارم خواهد بود و به نوعی به تثبیت آنچه ما بنیادگرایی می‌نامیم کمک خواهد کرد. حالا که یاد می‌آید، فقط یک دقیقه به جلو می‌روم.

دو نفر در این اتاق هستند که می‌توانند جان اف کندی را به خاطر بیاورند. بقیه شما نمی‌توانید جان اف کندی را به خاطر بیاورید. ما فقط چند روز دیگر به پنجاهمین سالگرد ترور جان اف کندی نزدیک می‌شویم.

و دو نفر از ما در این اتاق می‌توانیم دقیقاً به یاد بیاوریم که وقتی جان اف کندی ترور شد کجا بودیم. هیچ‌کدام از بقیه شما در زمان وقوع این اتفاق در قید حیات نبودید. اما ما به یاد داریم که جان اف کندی برای ریاست جمهوری کاندید شده بود؛ او اولین کاتولیک رومی بود که شانس جدی برای رئیس‌جمهور شدن داشت.

و انواع و اقسام بحث‌ها و مناظرات در زندگی عمومی ملی در مورد رئیس‌جمهور شدن یک کاتولیک رومی وجود داشت. بسیاری از پروتستان‌ها از رئیس‌جمهور شدن یک کاتولیک رومی می‌ترسیدند، زیرا در آن صورت پاپ واقعاً آمریکا را از طریق ریاست جمهوری اداره می‌کرد، زیرا رئیس‌جمهور کاتولیک رومی می‌شد. بنابراین بسیار بسیار جالب بود که چگونه این نوع چالش کاتولیک رومی با پروتستانتیسیم در اواسط قرن نوزدهم آغاز شد.

اما حتی وقتی به انتخابات، در نهایت، جان اف کندی در قرن بیستم می‌رسیم، آن ترس‌ها هنوز وجود دارند. بنابراین این نوع چیزها پروتستان بودند. خب، ما نسبتاً حضور داشتیم.

خب، نکته‌ی دیگری در مورد پیشینه کاری که بسیاری از مسیحیان در آمریکا اکنون احساس می‌کردند باید انجام دهند این بود که دور هم جمع شوند و در مورد آنچه که قرار بود به عنوان آموزه‌های اساسی کلیسا ببینیم، بحث کنند. بنابراین، آنها این کار را در کنفرانس‌های تابستانی آغاز کردند.

آنها در طول تابستان کنفرانس‌های کتاب مقدس داشتند. این کنفرانس‌ها اغلب کنفرانس‌های نبوی نامیده می‌شدند، زیرا آنها به پیامبران عهد عتیق نگاه می‌کردند و سعی می‌کردند بفهمند که چگونه آنچه پیامبران عهد عتیق گفته‌اند به حقیقت پیوسته است و غیره. آنها اغلب کنفرانس‌های نبوی نامیده می‌شدند.

اما این کنفرانس‌های تابستانی در قرن نوزدهم بسیار بسیار مهم شدند و به قرن بیستم نیز کشیده شدند. بسیاری از آنها هنوز هم مهم هستند. افرادی که از ما بازدید می‌کنند متوجه نمی‌شوند، اما احتمالاً شاید چند مایل دورتر از اینجا، مکانی به نام آزیری گروو وجود دارد.

اینجا محل برگزاری کنفرانس‌های تابستانی برای متدیست‌ها بود. و آنها کنفرانس‌های تابستانی خود را در آزیری گروو برگزار می‌کردند. و آزیری گروو هنوز هم کنفرانس‌های تابستانی دارد، اگرچه تعداد شرکت‌کنندگان به اندازه قرن نوزدهم نیست.

اما آزیری گروو هنوز کنفرانس‌های تابستانی دارد. اما از دل این کنفرانس‌های تابستانی، پنج دکترین بیرون آمد که بسیاری از پروتستان‌ها در نهایت به عنوان بنیادگرا شناخته شدند، پنج دکترینی که بسیاری از پروتستان‌ها معتقد بودند مطلق هستند. یعنی شما باید به این پنج چیز اعتقاد داشته باشید.

بنابراین، این پنج آموزه به نوعی هسته، قلب و مرکز آموزه‌های بنیادگرای شدند. خوب. اولین مورد، بی‌خطایی کتاب مقدس بود.

بنابراین، بی‌خطایی کتاب مقدس به این معنی است که کتاب مقدس در آنچه قصد آموزش آن را دارد، عاری از خطا است. بی‌خطایی کتاب مقدس بسیار بسیار مهم شد. کلیسای کاتولیک روم پیش از این آموزه‌ای مبنی بر عصمت پاپ اعلام کرده بود، مبنی بر اینکه پاپ وقتی از کرسی خود صحبت می‌کند، عاری از خطا است.

اما، البته، پروتستان‌ها به این اعتقاد نداشتند. بنابراین، آنها به آموزه‌ی بی‌خطایی کتاب مقدس رسیدند. حالا آنها منظوره‌های زیادی از بی‌خطایی دارند، اما منظور این است که منظورشان این است که کتاب مقدس قابل اعتماد است.

منظور آنها این است که معتبر است. منظور آنها این است که در آنچه قصد آموزش آن را دارد و غیره، بدون خطا است. اما بی‌خطایی کتاب مقدس بسیار حیاتی می‌شود.

بنابراین این به نوعی اولین مورد می‌شود. وقتی به بیانیه‌های اعتقادی گروه‌های کلیسای یا گروه‌های مبلغ مذهبی از قرن نوزدهم تا قرن بیستم نگاه می‌کنید، اغلب اولین بیانیه، بیانیه‌ای در مورد کتاب مقدس خواهد بود، زیرا گروه‌های پروتستان می‌خواستند مطمئن شوند که مرجعیت کتاب مقدس به رسمیت شناخته شده است. وقتی به آموزه‌های کالج گوردون نگاه می‌کنید، اولین بیانیه در مورد کتاب مقدس است.

این واقعاً منعکس‌کننده دیدگاه پروتستان‌های قرن نوزدهم و بیستم در مورد کتاب مقدس به عنوان کتاب‌های مقدس بی‌خطا و غیره است. بنابراین، جالب است که ما همین‌جا در گوردون این را داریم. خوب. این شماره یک است.

البته مورد دوم، تولد عیسی از باکره است، زیرا تولد عیسی از باکره توسط بسیاری از مردم انکار می‌شد. بسیاری از مردم به تولد عیسی از باکره اعتقاد نداشتند. آنها معتقد بودند که عیسی مرد خوبی بود که از مریم و یوسف متولد شد، اما او از یک باکره متولد نشده بود.

و بنابراین، او مرد خوبی بود، یک فرد اخلاق‌مدار خوب، فقط برای اینکه زندگی اخلاقی‌اش را دنبال کند و غیره. اما تولد عیسی از باکره بسیار بسیار مهم شد. مورد سوم تبدیل به یک کفاره جایگزین می‌شود.

حال، کلمه کفاره در واقع یک اصطلاح کلی در کتاب مقدس است، و در کتاب مقدس به روش‌های زیادی می‌توان در مورد کفاره صحبت کرد. می‌توانید از کفاره به عنوان عادل شمردگی صحبت کنید. می‌توانید از کفاره به عنوان تجدید حیات صحبت کنید.

شما می‌توانید از کفاره به عنوان تقدیس صحبت کنید. راه‌های زیادی برای صحبت در مورد کفاره وجود دارد. با این حال، بنیادگرایان در مورد کفاره به یک روش خاص صحبت می‌کنند و آن کفاره جایگزین است.

بنابراین، به طور خلاصه، کفاره جایگزین این است که مسیح بر روی صلیب مرد، و با مرگ بر روی صلیب، او جایگزین من شد. او جای من را گرفت. من یک گناهکار هستم.

من باید به خاطر گناهانم بمیرم، اما به جای اینکه بر روی صلیب به خاطر گناهانم بمیرم، مسیح به جای من می‌میرد. بنابراین، او جای من را گرفت. به این می‌گویند کفاره جایگزین.

و کفاره جایگزین اساساً به نظریه کفاره بنیادگرایان تبدیل شد. این چیزی بود که آنها روی آن تمرکز کردند. تا آنجا که به آنها مربوط می‌شد، این قلب همه چیز بود.

بنابراین چون احساس می‌کردند که خدا آنها را برکت داده است، احساس می‌کردند که گروه‌های دیگر کفاره مسیح بر روی صلیب را انکار می‌کنند. بنابراین، آنها باید آن را برجسته کنند. بنابراین این موضوع به سومین موضوع اصلی در کنفرانس‌های تابستانی آنها تبدیل شد.

البته مورد چهارم، رستاخیز جسمانی عیسی از مردگان بود. افراد زیادی بودند که قیام عیسی از مردگان را انکار می‌کردند، اینکه وقتی در قبر بود، به مرگ طبیعی مُرد و این پایان ماجرا بود. سپس او فقط به یک فرد اخلاقی خوب تبدیل می‌شود و ما از او الگو خواهیم گرفت.

نه، مسیحیان معتقد بودند که او واقعاً از مردگان برخاست. بنابراین، آنها رستاخیز جسمانی از مردگان را برجسته می‌کنند. مورد پنجم، صحت روایات انجیل است.

روایات انجیل معتبر هستند. ما می‌دانیم چه کسی آنها را نوشته، می‌دانیم چه زمانی نوشته شده‌اند، و به تک تک کلمات آن روایات انجیل ایمان داریم زیرا روایات انجیل در قرن‌های نوزدهم و بیستم از نظر نویسندگان، زمان نگارش و غیره مورد انتقاد زیادی قرار گرفته بودند.

بنابراین، صحت روایات انجیل. بنابراین آن چیزها، آن نوع جنبه‌ها، به یک معنا، واقعاً، واقعاً مهم شدند. آن جنبه‌های اعتقادی برای بنیادگرایان بسیار، بسیار مهم شدند.

خب، باشه. حالا اونا هم همینطور بودن، این دکتربین‌ها، یه زمانی تو کنفرانس‌های تابستونیشون در مورد این دکتربین‌ها صحبت می‌کردن، پس شما یه کنفرانس تابستونی دارید، چند هفته، در مورد این دکتربین‌ها صحبت می‌کنید. اونجا جایی نبود که اونا با این دکتربین‌ها استراحت کنن، چون این دکتربین‌ها تبدیل به چیزی شدن که تو کلیساها در موردش موعظه می‌کردن و مبلغین مذهبی به کشورهای دیگه می‌بردن.

یا، همانطور که آنها مردم را بشارت می‌دادند، این آموزه‌ها به آموزه‌های اصلی تبدیل شدند. بنابراین، این آموزه‌ها به یک چیز زنده برای گروهی تبدیل شدند که به عنوان بنیادگرایان شناخته شدند. این آموزه‌های زنده.

بنابراین، آنها هسته یا قلب همه چیز می‌شوند. بنابراین این بسیار حیاتی می‌شود. بسیار خوب.

حال، نکته‌ی دیگری که می‌خواهیم به آن توجه کنیم، بنیادگرایی است؛ بنیادگرایی جنبشی، که در درجه‌ی اول نوعی جنبش اعتقادی است، اما جنبشی که در آمریکا بنیادگرایی نامیده می‌شود، واقعاً توسط تعدادی از چیزهای دیگر تقویت یا مشخص شده است. بنابراین، من فقط می‌خواهم به برخی از چیزهایی که بنیادگرایی را مشخص می‌کنند اشاره کنم. اولین چیزی که بنیادگرایی را مشخص کرد، تأسیس مدارس کتاب مقدس، کالج‌ها و حوزه‌های علمیه بود.

بنیادگرایان احساس می‌کردند که دانشگاه‌ها، پرینستون و ییل و هاروارد، که دانشگاه‌ها، به نظر آنها، در مأموریت خود شکست خورده‌اند. همانطور که در این دوره صحبت کردیم، وقتی در مورد این دانشگاه‌ها صحبت کردیم که توسط مسیحیان برای آموزش واعظان مسیحی تأسیس شده بودند. بنابراین، هاروارد توسط پیوریتن‌ها برای آموزش واعظان پیوریتن در سال ۱۶۳۶ تأسیس شد.

ییل توسط کلیسا تأسیس شد. پرینستون توسط پرسبیتریان تأسیس شد. بنابراین، این دانشگاه‌ها توسط مسیحیان برای آموزش واعظان و کشیشان مسیحی تأسیس شدند.

حالا، به قرن نوزدهم می‌رسیم، و گروهی از مسیحیان هستند که احساس می‌کنند دانشگاه‌ها به وعده‌هایشان عمل نکرده‌اند. آنها توسط مسیحیان تأسیس شده‌اند، اما دیگر مسیحی نیستند. و آنها برای آموزش واعظان و مبلغان مسیحی و غیره آنجا نیستند.

بنابراین، آنها در وعده خود شکست خوردند. بنابراین، کاری که اکنون باید انجام دهیم این است که مدارس کتاب مقدس خودمان را تشکیل دهیم. ما باید دانشگاه‌های خودمان را تشکیل دهیم.

ما باید حوزه‌های علمیه خودمان را تشکیل دهیم. و بنابراین، آنها در انجام این کار بسیار بسیار فعال هستند. این برای آنها واقعاً، واقعاً مهم می‌شود.

حالا، فقط برای یک دقیقه خیلی سریع از این موضوع می‌گذرم چون می‌خواهم به بعضی از آن مکان‌ها اشاره کنم، بعضی از این مکان‌ها که دانش‌آموزان من با آنها آشنا هستند، و بعضی از این مکان‌ها که بازدیدکنندگان ما با آنها آشنا هستند. یک مثال می‌تواند موسسه کتاب مقدس مودی باشد. دوایت ال. مودی، سازمان‌دهنده خستگی‌ناپذیر، یادش بخیر.

او همچنین در زمینه آموزش و پرورش یک سازمان‌دهنده خستگی‌ناپذیر بود. بنابراین او در سال ۱۸۸۶ یک مدرسه کتاب مقدس، یک مؤسسه کتاب مقدس، تأسیس کرد. آیا کسی از شیکاگو اینجا هست، آیا کسی از بازدیدکنندگان ما اهل شیکاگو است؟ اوه، هوپ اهل شیکاگو است.

خب، هوپ، تو مؤسسه‌ی کتاب مقدس مودی رو می‌شناسی. آیا از بین بازدیدکنندگان ما کسی از شیکاگو هست؟ اما شاید با مؤسسه‌ی کتاب مقدس مودی آشنا باشی. و این یه مثال.

مثال دوم، مؤسسه‌ی کتاب مقدس لس‌آنجلس است. هیچ کالیفرنایی اینجا نیست. ما بیولا، بیولا، کالج بیولا را داریم.

ما نمی‌خواهیم هیچ کدام از بازدیدکنندگان ما به کالج بیولا نگاه کنند. شما اینجا در گوردون خوشحال هستید خیلی ممنون.

بیاید و به ما بپیوندید. اما بیولا به شکلی که امروز می‌شناسیم تأسیس نشد. این مؤسسه در سال ۱۹۰۷ با نام مؤسسه کتاب مقدس لس‌آنجلس تأسیس شد.

به همین دلیل است که به عنوان یک مؤسسه کتاب مقدس به وجود آمد. بنابراین اکنون ما کسی را از فیلادلفیا اینجا داریم، کالج کتاب مقدس فیلادلفیا، که در سال ۱۹۱۴ تأسیس شد اما به عنوان یک مؤسسه کتاب مقدس تأسیس شد. فکر نمی‌کنم این اسمی باشد که اکنون به آن معروف هستند.

من نیستم، و این، چیه؟ درسته. یه اسم دیگه و یه مکان دیگه. فکر کنم از شهر فیلادلفیا نقل مکان کردن.

اما کالج فیلادلفیا در حال حاضر، ما به مؤسسه آموزش مبلغان بوستون در سال ۱۸۸۹ اشاره کردیم. این آغاز کالج گوردون است. و بنابراین دانستن تاریخچه این مؤسسه مهم است.

برای دانش‌آموزان خودم هم، بوستون، می‌دانید، باشه. و اگر اجازه بدهید، می‌خواهم اشاره کنم که مؤسسه PBI، کتاب مقدس پراویدنس در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. خلاصه، مؤسسه کتاب مقدس پراویدنس مؤسسه کتاب مقدس پراویدنس به کالج بارینگتون تبدیل شد.

و این را نه برای بازدیدکنندگانمان، بلکه برای دانشجویانمان اینجا می‌گویم که دکتر ماروین آر. ویلسون را می‌شناسند. دکتر ماروین آر. ویلسون در سال ۱۹۶۳ در کالج بارینگتون شروع به کار کرد. و سپس، او مرا در سال ۱۹۷۰ در کالج بارینگتون استخدام کرد.

و بعد مارو در سال ۱۹۷۱ به اینجا آمد. بنابراین، او خیلی زود به اینجا آمد. و بعد، در سال ۱۹۸۵، ادغام اتفاق افتاد.

خب، من با ادغام در سال ۱۹۸۵ اینجا بزرگ شدم. خب، برای دانشجویان ما که به گوردون نگاه می‌کنند کالج بارینگتون در روزهای خوب گذشته بزرگترین رقیب گوردون بود، می‌دانید. اما در سال ۱۹۸۵، آنها ما را تصاحب کردند.

ما ۱۳۰ دانشجو، پنج عضو هیئت علمی، تعدادی کارمند و غیره را بزرگ کردیم. خب، امروز اینجا می‌باشیم. و اول از همه، نمی‌دانم که آیا هیچ کدام از شما دانشجوی خودم هستید یا نه. آیا کسی از شما اتفاقاً در فارن حال زندگی می‌کند؟ شما در فارن حال زندگی می‌کنید؟ قبلاً در فارن حال زندگی می‌کردید؟ قبلاً در فارن حال زندگی می‌کردید؟ خدا شما را حفظ کند.

باشه. در مورد هر یک از بازدیدکنندگانی که به طور اتفاقی در فارن حال اقامت دارند چطور؟ شما در فارن حال اقامت دارید. خب، خوبه.

خب، حالا یه داستانی در مورد فارن حال هست. حتی دانشجویهای خودم هم این داستان رو نمی‌دونن.

فارن حال که بود؟ چرا اسمش فارن حال است؟ باشه. درسته. و چند سال؟ ۴۰ سال.

او رئیس کالج بارینگتون بود. و بنابراین وقتی ما ادغام را پیشنهاد دادیم، آنها نام بارینگتون را از روی او گذاشتند، آنها نام فارن هال را از روی او گذاشتند، زیرا او ۴۰ سال رئیس کالج بود. بنابراین این بخشی از تاریخ ادغام است.

داستان‌های زیادی در مورد ادغام این دو موسسه وجود دارد. و من می‌پرسم، اسم فنی کالج گوردون چیست؟ نمی‌دانم کسی از اطرافیانم این را می‌داند یا نه. کالج گوردون

نام قانونی و فنی کالج گوردون، کالج گوردون، یا کالج متحد گوردون و بارینگتون است. این نام قانونی این موسسه است. خوب، بفرمایید

و چون سال‌های زیادی آنجا تدریس کردم، علاقه‌ی زیادی به کالج بارینگتون و مؤسسه‌ی کتاب مقدس پراویدنس دارم. و همیشه دوست داشتم، و بعد اشاره می‌کنم، می‌خواهم در عرض یک دقیقه تصویری را به شما نشان دهم، اما احتمالاً بیشترین اشاره را هم می‌کنم، قطعاً یکی از حوزه‌های علمیه که در نهایت توسط افرادی تأسیس شد که در سنت بنیادگرایی بودند، اما در این زمان به سمت انجیل‌گرایی روی آورده بودند حوزه‌ی علمیه فولر در کالیفرنیا بود. چند عکس اینجا هست

فقط چند عکس به شما نشان می‌دهم. در سمت چپ، مطمئناً متوجه خواهید شد که این کلیسای کوچک ما در کالج گوردون است. و در سمت راست، سالن فرین قرار داشت

اینجا عمارت زیبایی بود، چیزی شبیه به فراست هال ما در محوطه دانشگاه، اما اینجا تقریباً مرکز محوطه دانشگاه در بارینگتون بود و واقعاً جای دوست‌داشتنی‌ای بود. و دفتر من هم آنجا بود. خوب، بفرمایید

خوب، این تاریخچه‌ی مختصری از گوردون و بارینگتون بود. خوب، کاری که آنها انجام دادند، اجازه دهید به فهرست خودم برگردم. آنها چیزهای زیادی تأسیس کردند که به حمایت از بنیادگرایی کمک کرد و واقعاً به شکل‌گیری آن کمک کرد، بسیاری از مدارس کتاب مقدس، کالج‌ها و حوزه‌های علمیه

ما به مورد دوم اشاره کردیم، کنفرانس‌های تابستانی کتاب مقدس که بسیار بسیار مهم شدند و هنوز هم در سراسر کشور برگزار می‌شوند. همچنین، بسیار جالب است که بنیادگرایی بلافاصله از رسانه‌ها و پخش رادیویی برای انتشار پیام بنیادگرایی، برای انتشار پیام انجیل استفاده کرد. و آنها در استفاده از رسانه‌ها به این روش و انتشار پیام بسیار بسیار ماهر بودند

و وقتی تلویزیون هم به وجود آمد، همینطور بودند. گروه‌های بنیادگرا مطالب زیادی منتشر می‌کنند، مطالب زیادی برای مدارس یکشنبه منتشر می‌شود و غیره. بنابراین بسیاری از این اتفاقات رخ داد

ما قبلاً به مأموریت‌های خارجی و شبکه‌های پاراکلیسای اشاره کردیم. شبکه‌های پاراکلیسای که با آنها آشنا هستید، مانند جوانان برای مسیح و اینترواریسی و غیره، شبکه‌های پاراکلیسای هستند. زیبایی شبکه‌های پاراکلیسای برای بنیادگرایی این است که آنها از مرزهای فرقه‌ای عبور می‌کنند

این گروه‌های چتر کلیسای که خدمت می‌کردند، محدود به یک فرقه نبودند. بنابراین آنها از مرزهای فرقه‌ای عبور می‌کردند، و بنابراین، چیزی که در بین بنیادگرایان، در بین بسیاری از بنیادگرایان، نه همه آنها، وجود داشت، اما چیزی که به دلیل این گروه‌های چتر کلیسای وجود داشت، این بود که شما این نوع جنبش فرقه‌ها را برای یک هدف واحد مانند جوانان برای مسیح یا چیزی شبیه به آن داشتید. بنابراین این موضوع در مورد این گروه‌ها بسیار بسیار مهم بود

، بنابراین با تمام آموزه‌هایی که در موردشان صحبت کردیم و با تمام انواع شبکه‌سازی‌هایی که ادامه یافت، جنبشی که ما آن را بنیادگرایی می‌نامیم، اساساً اینجا در خاک آمریکا شکل گرفت. البته برخی ارتباطات اروپایی وجود داشت، اما اساساً بنیادگرایی یک پدیده آمریکایی بود. بنابراین این چیزی است که اینجا شروع به اتفاق افتادن می‌کند.

خب، ما هنوز در پیش‌زمینه هستیم، پیش‌زمینه‌ای از این موضوع، بنابراین بحث ما با پیش‌زمینه تمام نشده است. اما اجازه دهید فقط یک دقیقه اینجا توقف کنم. اول از همه، آیا دوستان من سوالی در این مورد دارند؟ آیا کسی سوالی دارد؟ و همچنین، آیا کسی از شما سوالی در مورد آنچه تاکنون در مورد آن صحبت کرده‌ایم دارد؟ و به یاد داشته باشید، می‌توانید هر زمان که بخواهید بیاوید و بروید.

هر زمان که نیاز داشتید، می‌توانید بیاوید و بروید. اما آیا بازدیدکنندگان ما در مورد مطالبی که تاکنون صحبت کرده‌ایم سوالی دارند؟ بسیار خب، ما هنوز در حال صحبت در مورد پس‌زمینه هستیم. پس بیاوید در اینجا به بحث در مورد پس‌زمینه ادامه دهیم.

روز خوبی داشته باشید، دوستان. خواهش می‌کنم. متشکرم.

خوب، ما هنوز در حاشیه هستیم. حالا، اتفاق خیلی خیلی مهمی افتاد که بنیادگرایی را برای فرهنگ گسترده‌تر شکل داد، و آن محاکمه اسکوپس نام داشت.

بنابراین، ما باید در مورد محاکمه اسکوپس صحبت کنیم. یکی از نویسندگان این را مرکز دراماتیک بنیادگرایی نامید، محاکمه اسکوپس، مرکز دراماتیک بنیادگرایی. بسیار خب، حالا سوال این است که در محاکمه اسکوپس چه اتفاقی افتاد؟ خلاصه داستان، به شخصیت‌های اصلی اینجا می‌رسیم که می‌توانید ببینید: ویلیام جیننگز برایان و کلارنس دارو.

اتفاقی که در دادگاه اسکوپز در ایالت تنسی در سال ۱۹۲۵ افتاد، بنابراین زمان و مکان آن در ایالت تنسی در سال ۱۹۲۵ وجود دارد، دیوان عالی ایالت تنسی تصمیم گرفته بود که، و من دقیقاً آن را خواهم خواند، آنها تصمیم گرفته بودند که آموزش هر چیزی که داستان خلقت الهی انسان را آنطور که در کتاب مقدس تعلیم داده شده است، انکار کند، و در عوض آموزش اینکه انسان از مرتبه پایین‌تری از حیوانات سرچشمه گرفته است، غیرقانونی است. بنابراین، به عبارت دیگر، دیوان عالی تنسی در سال ۱۹۲۵ حکم داد که در مدارس تحت حمایت مالیات، شما نمی‌توانید داروینیسیم را در مدارس تحت حمایت مالیات تدریس کنید. شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

آنها آن حکم را صادر کرده بودند. حالا، این حکم توسط مردی به نام اسکوپس به چالش کشیده می‌شود، که تقریباً به طور تصادفی با همه این ماجراها مرتبط بود، اما او در دیتون، تنسی، زیست‌شناسی تدریس می‌کرد و داروینیسیم را تدریس می‌کرد. او تدریس می‌کرد که بشر از میمون‌ها تکامل یافته است و غیره، بنابراین او داروینیسیم را تدریس می‌کرد.

بسیار خوب، این یک چالش برای حکم دیوان عالی است، و بنابراین، باید باشد، بنابراین این موضوع به دادگاه خواهد رفت، و گروهی وجود داشت که تازه شروع به شکل‌گیری و فعالیت در زندگی عمومی آمریکا کرده بود به نام اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا. بنابراین، اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا تصمیم گرفت که ما این موضوع را به دادگاه ببریم. ما این موضوع را در دادگاه‌ها آزمایش خواهیم کرد.

این واقعیت که این مرد تدریس کرده بود، طبق رأی دیوان عالی تنسی، قرار نبود که او در یک مدرسه دولتی تحت حمایت مالیات، داروینیسیم تدریس کند. او این کار را کرد. حالا، ببینیم اینجا چه اتفاقی می‌افتد.

خب، حالا اتفاقی که می افتد این است که ویلیام جنینگز برایش تبدیل به مردی می شود که از حکم دیوان عالی دفاع می کند، بنابراین او مدافع حکم دیوان عالی می شود. او قرار است از این حکم دفاع کند. حالا، وقتی به عکس ویلیام جنینگز برایش نگاه می کنید، من پاورپوینت خیلی خوبی از این درست نکرده ام، اما اشکالی ندارد.

آن زمان یکی از شناخته شده ترین چهره های آمریکا بود. او وزیر امور خارجه بود. او برای ریاست جمهوری ایالات متحده نامزد شده بود.

خب، ویلیام جنینگز برایش به آدم خیلی خیلی خیلی مهمه، و قراره بره دیتون، تنسی، که به جورایی تو مخصصه بود. می دونید، قراره بره دیتون، تنسی، و قراره از این پرونده دفاع کنه. قراره از این قانون دفاع کنه، اما باید یادتون باشه که اون خیلی مهمه.

می دونی، این به نفر نیست که فقط تو به شهر کوچیک تو تنسی وکالت می کنه. این به شخصیت ملیه که می ره اینجا از حکم دفاع می کنه، درست؟ شخص دیگه ای که قراره از همه اینا دفاع کنه، به نفر. نه به مدافع ه که قراره به نوعی دادستان پرونده باشه، کلارنس دارو. کلارنس دارو هم وکیل بود.

او خیلی خیلی شناخته شده بود. او یک چهره سرشناس در زندگی آمریکایی ها بود. همه نام کلارنس دارو را می شناختند.

و او قرار است برای پیگیری پرونده به دیتون، تنسی برود. بنابراین، چیزی که شما داشتید یک سیرک رسانه ای در دیتون، تنسی بود. و دلیل اینکه شما یک سیرک رسانه ای داشتید این بود که - و دلیل اینکه این رویداد رسانه ای به چنین رویداد رسانه ای برجسته ای تبدیل شد به خاطر این دو مردی بود که در مورد این محاکمه که به عنوان محاکمه اسکوپس شناخته شد، رو در رو بودند.

بنابراین، برای من سخت است که تأکید کنم این چه رویداد عمومی، چه رویداد عمومی، مهم، بزرگی بود. همه روزنامه ها، همه پخش کنندگان رادیویی، می دانید، سال ۱۹۲۵ است، تلویزیونی وجود ندارد، اما همه روزنامه ها، همه پخش کنندگان رادیویی. حالا، هر وقت به این رویداد فکر می کنم، به دادگاه او. جی. سیمپسون فکر می کنم.

اما فکر می کنم - آیا کسی از شما دادگاه او. جی. سیمپسون را به خاطر دارد؟ کمی؟ آیا کمی از آن را به خاطر دارید؟ دانشجویان من، احتمالاً بازدیدکنندگان، برای این کار خیلی جوان نیستند. اما در زندگی عمومی آمریکا دادگاه او. جی. سیمپسون یک رویداد عمومی بزرگ بود. منظورم این است که - وقتی او. جی. سیمپسون محاکمه شد، شما به نوعی به تلویزیون چسبیده بودید و وکلای بزرگی در هر دو طرف حضور داشتند و غیره.

و نتایج محاکمه باعث تفرقه فرهنگی و غیره شد. اما این یک رویداد بزرگ بود. بنابراین، من فکر می کنم محاکمه او. جی. سیمپسون، چون من آن را تماشا کردم و بسیار مجذوب آن شدم، این محاکمه در آن زمان تقریباً شبیه به آن بود.

این اینجا واقعاً خیلی حیاتی بود. خب، باشه. خب، اونا با هم در جنگن.

ویلیام جنینگز برایش و کلارنس دارو با هم در جنگ هستند. بسیار خب. حالا، می توانید ویلیام جنینگز برایش را صدا بزنید - او بنیادگرا بود.

کلارنس دارو یک لیبرال بود. بنابراین، اگر بخواهید روی آنها برجسب بگذارید، برایانت یک بنیادگرا است. دارو یک لیبرال بود.

و آنها با هم در جدال هستند. حالا، داستان طولانی است، و این بیشتر برای مسیر ماست تا - اما این مهم است. گروه‌های مذهبی دیگری هم بودند که در واقع از ویلیام جنینگز برایانت حمایت می‌کردند.

دو نفر از آنها لوتری‌ها و کاتولیک‌های رومی بودند. آنها گروه‌های مذهبی محافظه‌کاری بودند که در واقع از ویلیام جنینگز برایانت و آرمان او در تلاش برای دفاع از این حکم حمایت می‌کردند. با این حال، دیگر بنیادگرایانی که در آن اطراف بودند، نمی‌خواستند هیچ ارتباطی با لوتری‌ها و کاتولیک‌های رومی داشته باشند. زیرا از نظر الهیاتی با آنها موافق نبودند.

بنابراین، چون آنها از نظر الهیاتی با لوتری‌ها و کاتولیک‌های رومی موافق نبودند، به نوعی کمک آنها را نمی‌پذیرفتند. آنها این واقعیت را نمی‌پذیرفتند که آنها به نوعی از ویلیام جنینگز برایانت حمایت کنند. بسیار خب.

بنابراین، این حس تفرقه بین مسیحیان بر سر این موضوع وجود داشت - می‌دانید، در طول این محاکمه. نه تفرقه بر سر این موضوع چون کاتولیک‌های رومی، لوتری‌ها و بسیاری از بنیادگرایان به کاری که ویلیام جنینگز برایانت انجام می‌داد اعتقاد داشتند، بلکه تفرقه بر سر الهیات. و بنابراین، این باور وجود داشت که اگر از نظر الهیاتی اختلاف نظر داشته باشید، نمی‌توانید در هیچ آرمان اخلاقی متحد باشید.

خب، این داستان کمی غم‌انگیز بود از این نظر که به مسیحیان دیگری که می‌خواستند به این هدف کمک کنند، اجازه داده نشد که به نوعی به این هدف کمک کنند. و بنابراین، محاکمه ادامه دارد. بسیار خب.

کسی از شما فیلم «به ارث بردن باد» را دیده است؟ او می‌تواند - فقط باید در را بکشد. فقط باید آن را بکشد. عالیه.

بله، بفرمایید داخل. و اینجا جا هست.

لطفا تشریف بیاورید و اینجا بنشینید. آیا کسی از شما فیلم «به ارث بردن باد» را دیده است؟ یک، دو، سه چهار. کس دیگری هم هست؟ از بازدیدکنندگان ما کسی هست؟ اگر فرصتی پیدا کردید، شاید بخواهید فیلمی به نام «به ارث بردن باد» را ببینید.

به ارث بردن باد «داستان این محاکمه است، و واقعاً—داستان بسیار دراماتیکی است. بنابراین، شاید» بخواهید «به ارث بردن باد» را ببینید. باشه.

حالا سوال این است که در نتیجه دادگاه چه اتفاقی افتاد؟ بسیار خب. خب، نتیجه دادگاه چه شد؟ و این هنوز در دست بررسی است—ما هنوز در حال بررسی پیشینه هستیم، بنابراین هنوز روی پیشینه کار می‌کنیم. در نتیجه دادگاه چه اتفاقی می‌افتد؟ نتیجه دادگاه این بود که بنیادگرایی برنده شد و بنیادگرایی باخت.

بنیادگرایی برنده شد، بنیادگرایی باخت. مثل سکه‌ای است که دو رو دارد. بسیار خب.

اول از همه، بنیادگرایی چطور پیروز شد؟ خب، بنیادگرایی پیروز شد—از نظر فنی در این پرونده پیروز شد زیرا اسکوپس گناهکار اعلام شد و دیوان عالی کشور دو سال بعد، در سال ۱۹۲۷، گفت که شما هنوز نمی‌توانید

در هیچ مدرسه‌ای که از فناوری پشتیبانی می‌کند، تدریس کنید که انسان از میمون‌ها آمده است. شما هنوز نمی‌توانید این کار را انجام دهید. بنابراین، آنها در پرونده فنی پیروز شدند.

باشه. پس، اشکالی نداره. اونا تو این پرونده برنده شدن.

و در واقع، اتفاقاً، این پرونده چنان ویلیام جنینگز برایان را تحت تأثیر قرار داد که تنها سه یا چهار روز پس از محاکمه درگذشت. بنابراین، به نوعی، این یک تراژدی واقعی برای زندگی خودش بود. اما بنیادگرایی پیروز شد.

باشه. اما بنیادگرایی شکست خورد. حالا سوال اینه که بنیادگرایی چطور شکست خورد؟ بنیادگرایی در نظر عموم مردم از بین رفت، چون به نظر عموم مردم، بنیادگرایی یه جنبش عقب افتاده، بی مغز و بی فکر بود که هیچ عقل و شعوری نداره، می‌دونی؟ به نظر فرهنگ عمومی، بنیادگرایی همین بود.

و بنابراین، فرهنگ عمومی تمایل داشت بگوید بنیادگرایی از بین رفته است. بنیادگرایی مرده است. این فقط یک حرکت رو به عقب است.

خیلی دوام نخواهد آورد. خیلی قدرتمند نخواهد بود. دیگر تمام شده است.

بنابراین لازم نیست نگران آن باشیم. با این حال، مشکل این است که رسانه‌ها بنیادگرایی را به این شکل به تصویر می‌کشند. و متأسفانه، آنها ویلیام جنینگز برایان را به این شکل به تصویر کشیدند، که او نوعی احمق، عقب مانده و از این قبیل بود.

البته عکس این قضیه صادق بود. او فرد بسیار مهمی در زندگی عمومی آمریکا بود. با این حال، رسانه‌ها برایان و بنیادگرایان را اینگونه به تصویر می‌کشند.

و بنابراین، به یک معنا، بنیادگرایان در نظر مردم آمریکا از بین رفته‌اند. و همچنین، به یک معنا، در نظر دیگر مسیحیان بسیار خوبی که به همان چیزی که بنیادگرایان باور داشتند، اعتقاد داشتند، اما بنیادگرایان با آنها صحبت نمی‌کردند زیرا آنها به همان چیزهایی که آنها از نظر عقیدتی باور داشتند، اعتقاد نداشتند، از بین رفته‌اند. بنابراین، برخی دیگر از مسیحیان بسیار خوب به نوعی از بنیادگرایی عقب‌نشینی کردند.

بسیار خب. حالا، اجازه دهید نتیجه نهایی را اینجا ذکر کنم. و بعد، و بعد، می‌توانیم فقط اشاره کنیم که از اینجا به کجا می‌رویم.

اما بیا ببینیم فقط به نتیجه نهایی اشاره کنیم. افراد زیادی در سال ۱۹۲۵ از بنیادگرایی می‌گفتند؛ دیگر هرگز از این گروه چیزی نخواهیم شنید. بنیادگرایی از بین رفته است.

بنیادگرایی مرده است. و آنها شگفت‌زده شدند. و می‌دانید چرا شگفت‌زده شدند؟ آنها شگفت‌زده شدند زیرا این افراد، که بنیادگرا نامیده می‌شوند، از بسیاری از ابزارهای حرفه‌ای خود که قبلاً به آنها اشاره کردیم، برای حمایت و تقویت جنبشی که بنیادگرا/بنیادگرایی نامیده می‌شود، استفاده کردند.

بنابراین، در حالی که بسیاری از مردم فکر می‌کردند که آنها مرده‌اند، که این جنبش مرده است، این بنیادگرایان در حال ساخت مدرسه، نوشتن کتاب، نوشتن روزنامه هستند، آنها در رادیو هستند، از رسانه‌ها استفاده می‌کنند. این بنیادگرایان در حال ساختن یک امپراتوری هستند. و می‌بینید، عموم مردم گفتند، اوه، این افراد مرده‌اند.

ما دیگر هرگز از آنها نخواهیم شنید. و این بنیادگرایان سخت در تلاش برای ساختن این امپراتوری هستند. مردم آمریکا و حتی دیگر مسیحیان محافظه کار که خودشان بنیادگرا نبودند، فرهنگ آمریکایی و دیگر مسیحیان در دهه‌های ۱۹۳۰، ۱۹۴۰، ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کشف کردند که این یک جنبش نسبتاً گسترده است.

این چیزی که بنیادگرایی نامیده می‌شود، بسیار گسترده است. بنابراین، آنها به گونه‌ای رشد و توسعه یافتند که مردم فکر نمی‌کردند، فکر نمی‌کردند که چنین شود. بنابراین، اکنون یک پارادوکس وجود دارد، و ما می‌خواهیم به این پارادوکس اشاره کنیم.

این خیلی مهم است. تناقض این است که بنیادگرایی در واقع یک هدف بود، هدفی که با فرهنگ گسترده‌تر در ارتباط بود. بنیادگرایی جنبشی بود که می‌خواست خود را از فرهنگ گسترده‌تر جدا کند.

، نمی‌خواست هیچ ارتباطی با فرهنگ وسیع‌تری که در آن زندگی می‌کنیم داشته باشد. بسیار خب. اما از قضا پس طنز ماجرا اینجاست.

از قضا، از ابزارهای فرهنگ گسترده‌تر مانند رسانه‌های چاپی و رادیو و در نهایت تلویزیون استفاده کرد. از ابزارهای فرهنگ گسترده‌تر برای ساختن بنیادگرایی و بنابراین، برای صحبت با اقشار شکوفا شده در فرهنگی که خود را از آن جدا کرده بود، استفاده کرد. از ابزارهای آن فرهنگ استفاده کرد.

بنابراین، در آن فرهنگ شکوفا شد. بنابراین، وقتی به دهه‌های سی، چهل و پنجاه میلادی می‌رسید، بنیادگرایی کاملاً جا افتاده است. بسیار خب.

خب، بگذارید شروع کنم. کلی اطلاعات پیش‌زمینه وجود دارد. ما حتی این کار را هم نکرده‌ایم، اما بگذارید همین‌جا تمام کنم.

آیا در مورد تمام این بنیادگرایی زمینه‌ای، این جنبشی که ما آن را بنیادگرایی می‌نامیم، سؤالی وجود دارد؟ در نهایت به چیزی تبدیل می‌شود که ما آن را انجیل‌گرایی می‌نامیم و کالج گوردون خود را با آن مرتبط می‌داند. ما یک مؤسسه انجیلی هستیم، نه یک مؤسسه بنیادگرا، اما آیا در مورد آن سؤالی دارید؟ بسیار خب. بگذارید فقط به شما بگویم که به کجا می‌رویم.

و بعد، به خاطر کلاس خودم، لازم است فقط چند نکته را اعلام کنم، اما در ادامه، سه جنبش کلی وجود دارد که بنیادگرایی را مشخص می‌کنند. این سه جنبش در برنامه درسی ذکر شده‌اند. آنها جنبش پیشاهزاره‌ای، تقدیرگرایانه هستند.

، و راستش را بخواهید، وقتی چهارشنبه برگردیم، از تد پرسیدم که آیا اشکالی ندارد کمی با گروه ما در مورد آن، یعنی جنبش پیشاهزاره‌ای دوران تدبیر، صحبت کند. بعد از آن، جنبش تقدس است. و ما در مورد جنبش تقدس صحبت خواهیم کرد.

، و سپس پنطیکاستی وجود دارد. و ما در مورد ماهیت این جنبش صحبت خواهیم کرد. با این حال، پس از آن گروه‌های دیگری نیز وجود دارند که بسیار جالب هستند.

و سپس در پایان این، ما با برخی انتقادات و ارزیابی‌ها از بنیادگرایی، که به صفحه بعد نیز کشیده می‌شود، ادامه خواهیم داد. اما این جایی است که ما به آن می‌رویم. بنابراین فقط به خاطر کلاس خودم برای چهارشنبه چیزی که ما سعی خواهیم کرد ببینیم این است که چگونه این سه جنبش در بنیادگرایی ریشه دارند و به نوعی آن را از نظر الهیاتی شکل می‌دهند.

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۲۱، بنیادگرایی قرن بیستم است.